



ضرورت بازنگری در نظام برنامه ریزی کلان تعلیم و تربیت / مظلومیت دین در حوزه فرهنگ و تعلیم و تربیت

طرح مظلومیت و مهوریت دین در کشوری مثل ایران که دارای مذهب رسمی است، بعید به نظر برسد، اما با کمی تأمل می توان ادله های محکمی در اثبات این ادعا به ویژه در امر فرهنگ و تعلیم و تربیت بدست داد.

طرح مظلومیت و مهوریت دین در کشوری مثل ایران که دارای مذهب رسمی است، بعید به نظر برسد، اما با کمی تأمل می توان ادله های محکمی در اثبات این ادعا به ویژه در امر فرهنگ و تعلیم و تربیت بدست داد.

مقدمه

مدارس به ظاهر مکان هایی برای انتقال دانش و میراث فرهنگی به نسل نو به حساب می آیند. مکان هایی که قرار است با تلاش فرهیختگانی از ملت، که معمولاً معلم نامیده می شوند، تمهیداتی فراهم شود تا نسل جدید مهیای پذیرش مسئولیت های آتی برای ساختن آینده ای روشن برای جامعه خویش باشند. در جوامع گوناگون معمولاً مدارس، با ایجاد شرایطی خاص این امکان را فراهم می آورند تا دانش آموزان، خود را به عنوان جزیی از ملت به رسمیت بشناسند و به مای ملی مشترکی ایمان بیاورند. این احساس هویت ملی موجب تسهیل پذیرش نقش های اجتماعی و بعدها زمینه ساز تکوین اراده ای پایدار در رسیدن به آرزوهای مشترک به حساب می آیند. طبیعی است در این مدارس هر چه آموزه های رسمی و مدرسه ای با باورها و اعتقاداتی که هویت بخش ملتند، همسویی و همخوانی داشته باشد، کودکان و نوجوانان درآینده با احساس مسرت و رضایت، از تعلق داشتن به مردم و فرهنگ خویش، و به همان نسبت از امکان بیشتری در پذیرش مسئولیت های اجتماعی، برخوردار خواهند بود.

تعلیم و تربیت هر کشوری مبین میزان انطباق برنامه ها و قوانین، با باورها و خواست های هر ملت است. به بیان دیگر، یکی از مهم ترین عرصه هایی که می توان حاکمیت خواست و اراده مردم (مردم سالاری واقعی) را به داوری نشست، فلسفه حاکم بر تعلیم و تربیت آن کشور است.

شاید طرح مظلومیت و مهوریت دین در کشوری مثل ایران که دارای مذهب رسمی است، بعید و غیر ممکن به نظر برسد. اما با کمی تأمل می توان ادله های محکمی در اثبات این ادعا بدست آورد. به ویژه این مهوریت در امر فرهنگ و تعلیم و تربیت بیش از سایر حوزه ها محسوس است. این مقاله، به تبیین این مهوریت و ضرورت بازنگری اساسی در نظام سیاستگذاری و برنامه ریزی های کلان تعلیم و تربیت کشور اختصاص دارد.

اهمیت طرح این بحث از آن جهت است که امروزه در غرب پس از معرفی اندیشه های اسلامی توسط هانری کربن و سایر شیعه شناسان و به ویژه پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی در ایران، بسیاری از اندیشمندان غربی به منظور دستیابی به تعلیم و تربیتی جامع و کل نگر به اقتباس از شیوه های تربیتی اسلام روی آورده اند تا بتوانند با بهره گیری از این روش تربیتی تمامی ابعاد وجودی دانش آموزان را در جهت دست یابی به رشدی متعادل هدایت نمایند، لذا تأکید بر تعلیم و تربیت برگرفته از فلسفه رئالیسم اسلامی، و طراحی سند تحول بنیادین تعلیم و تربیت و سند برنامه درسی ملی مبتنی بر این فلسفه، جفای آشکاری بر فرهنگ غنی اسلامی به ویژه جهان تشیع است.

قانون اساسی منشور تعلیم و تربیت

برنامه ریزی درسی در ایران و حتی در جهان علم نوظهوری است که مراحل تکوینی خویش را پشت سر می گذارد. اما با وجود قدمت بسیار کم، این علم متأثر از مبانی خاصی است که امکان ارزیابی از انواع تعلیم و تربیت و پیش بینی میزان تحقق اهداف را، قبل از اجرایی شدن برنامه ها، ممکن و میسر می سازد. به بیان دیگر با انتخاب و شناسایی اصول اساسی حاکم بر برنامه ریزی آموزشی و درسی، می توان تمامی مسیری را که یک برنامه برای رسیدن به اهداف از قبل تعیین شده مشخص نموده است، شناسایی کرد و نقشه راه تحقق اهداف تعلیم و تربیت را در آن نظام پیش بینی نمود. از این رو می توان برنامه ریزی درسی را به علم هندسه تشبیه کرد که معمولاً به یک اصل اساسی متکی و پایبند است و بر اساس آن می توان تمامی قضایای هندسی را اثبات یا رد کرد.

چنانچه با پذیرش اصل اقلیدس در هندسه، در هر کجای عالم و با هر ابعادی مثلثی رسم کنیم، مجموع زوایای داخلی آن صد و هشتاد درجه خواهد بود. چراکه اصل اقلیدس در نهاد خود هم تعریف نقطه و خط و سطح را در بر دارد و هم نوع رابطه بین آنها را معین می کند. این هندسه با قدمتی بیش از سه هزار سال، بشر را به انجام محاسبات و اندازه گیری های دقیق و قابل اعتماد، قادر ساخته است و هیچ ریاضی دانی نتوانسته است با پذیرش اصل اقلیدس، خللی بر این هندسه وارد سازد. چنانکه بعدها، ریمان و لیاچوفسکی نیز صرفاً با تغییر اصل اقلیدس، توانستند هندسه های جدیدی را، با عنوان هندسه های نااقلیدسی، به وجود آورند.

برنامه ریزی آموزشی و درسی نیز همین گونه است، و معمولاً بنیانگذاران نظام های آموزشی و درسی نیز پیش از هر چیز به تعریف و تعیین یک اصل اساسی می پردازند، که هندسه برنامه ریزی درسی و برنامه ریزی آموزشی برآن استوار می گردد و

تعلیم و تربیت جدید بر آن اساس شکل می گیرد. در حال حاضر پس از شکل گیری دولت ملت ها در جهان و تدوین قانون اساسی در کشورها، برنامه ریزان آموزشی و درسی برای تعیین این اصل اساسی، ابتدا به مطالعه قانون اساسی یا بررسی و شناسایی آرمان هایی نیازمندند که به یک ملت هویت و معنا بخشیده است. در صورت عدم انطباق برنامه های آموزشی و درسی با قانون اساسی یا آرمان های اصلی یک ملت، برنامه های آموزشی و درسی به ظهور تعلیم و تربیتی می انجامند که با نظام اجتماعی، فرهنگی و حتی سیاسی کشور، در تقابل و تضاد خواهند بود.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، قانون اساسی جدیدی تنظیم شد و با اکثریت قاطع آرای مردم به تصویب رسید. برای تحقق این قانون در عرصه های مختلف قانونگذاری، قضایی و اجرایی کشور برنامه هایی به مورد اجرا در آمد. اما در عرصه فرهنگ، به ویژه تعلیم و تربیت، موفقیت های چشم گیری حاصل نشد. در مدت سی و پنج سال، تلاش های متعددی در جهت اسلامی شدن دانشگاه ها و مدارس، مطابق با آرمان های انقلاب اسلامی، به عمل آمد و مجموعه های مختلفی برای اسلامی شدن دانشگاه ها و آموزش و پرورش، تاسیس و راه اندازی شد. تقریباً ده سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی، رهبر انقلاب به ضرورت تحول بنیادین تعلیم و تربیت تاکید فرمودند. اما به صراحت می توان ادعا کرد که هیچ یک از این تلاش ها نوید بخش تحقق تحولی بنیادین در این زمینه نبوده اند.

-تاسیس شورای عالی انقلاب فرهنگی،

-تاسیس فرهنگستان علوم و معارف اسلامی،

-راه اندازی مرکز اسلامی شدن دانشگاه ها و مدارس، ذیل مجموعه شورای عالی انقلاب فرهنگی،

-تدوین فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی و مبانی تحول بنیادین تعلیم و تربیت

-طراحی، تدوین و تصویب سند تحول بنیادین تعلیم و تربیت

-و اخیراً تدوین و تصویب سند برنامه درسی ملی

-و صرف میلیاردها ریال هزینه تحقیقات و تالیفات متعدد در پژوهشگاه ها و دانشگاه ها...

به صراحت می توان ادعا کرد، دلیل اصلی عدم توفیق برنامه ریزان و سیاستگذاران فرهنگی کشور در دستیابی به برنامه قابل اجرایی که به تحولی بنیادین در نظام آموزشی کشور بیانجامد، در عدم ابتنا و انطباق هندسه نظام تعلیم و تربیت، با اصول بنیادین قانون اساسی کشور است.

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، تعدادی از اصل ها جنبه بنیادی و اساسی دارند. به نحوی که می توان آن ها را پایه و زیربنای اصلی قانون اساسی نامید. این اصول به ظاهر مختصر، در بردارنده پیام ها و کدهایی مهم و تاثیرگذار برای قانونگذاران و برنامه ریزانی هستند که موظف به تدوین قوانین و برنامه های اجرایی، در زمینه های مختلف سیاسی، فرهنگی و اقتصادی اند.

یکی از اصولی که در جهت دهی به تکوین ساختار سیاسی و فرهنگی کشور نقش تعیین کننده ای دارد، اصل دوم قانون اساسی است، که بر طبق آن «جمهوری اسلامی، نظامی است بر پایه ایمان به:

خدای یکتا (لا اله الا الله) و اختصاص حاکمیت و تشریع به او و لزوم تسلیم در برابر امر او. (توحید)

-وحی الهی و نقش بنیادی آن در بیان قوانین. (نبوت)

-معاد و نقش سازنده آن در سیر تکاملی انسان به سوی خدا. (معاد)

-عدل خدا در خلقت و تشریع. (عدل)

-امامت و رهبری مستمر و نقش اساسی آن در تداوم انقلاب اسلامی. (امامت)

این اصل در حقیقت مبنایی است بر به رسمیت شناختن سایر اصول، همچون اصل دوازده قانون اساسی، که در آن به صراحت دین رسمی ایران، اسلام و مذهب جعفری اثنی عشری اعلام شده است.

تعیین مذهب رسمی کشور در قانون اساسی نیز، تفسیر کننده اصل صد و ده، یعنی حاکمیت ولایت فقیه در کشور اسلامی است. با پذیرش مذهب جعفری به عنوان مذهب رسمی کشور، در حقیقت مشخص می شود که مردم ایران خواستار تبعیت از اسلامی هستند که از معبر ارادت به اهل بیت (ع) عبور کرده و سلسله وار به فقاقت و اجتهاد ختم گردیده است. همین اصل، دلیل انتخاب رهبر انقلاب از طریق رأی و نظر خبرگانی است که الزاماً باید مجتهد و فقیه باشند و با استناد به همین اصل است که طرح ها، برنامه ها و قوانین تصویب شده توسط نمایندگان مردم در قوه مقننه، پس از تایید فقهای شورای نگهبان ضمانت اجرا می یابند و در صورت عدم تایید آنها فاقد وجهت قانونی بوده و غیر قابل اجرا هستند. با ابتنا به همین اصل است که رئیس قوه قضائیه با حکم ولی فقیه انتخاب می شود و احکام شرع مبین اسلام را بر فرآیند داوری ها و قضاوت تسری داده و بر جامعه حاکم می سازد و....

به بیان دیگر، این اصل پایه گذار سیستمی است که تمامی اجزاء نظام، به تناسب میزان تاثیر پذیری از آن، معنا و هویت می یابند و بدون اثرپذیری از آن اصل، فاقد مشروعیت اند. بنابراین، آنچه برنامه ریزان و طراحان مختلف در عرصه های سیاسی و فرهنگی باید به آن توجه کنند، این است که در تهیه اسناد ملی یا تدوین برنامه ها، طبق قانون اساسی، اجازه ندارند به تناسب تشخیص یا صلاح دیدهای به اصطلاح کارشناسی یا علمی، طرح ها و برنامه ها را در راستای مبانی یا مفاهیمی تنظیم نمایند، که از معبری غیر از مذهب رسمی کشور، تحصیل یا احصاء می شوند.

هرچند عده ای بر این باورند که اختلافی بین علوم مختلف اسلامی اعم از فلسفه اسلامی، کلام، تفسیر، اجتهاد و فقه و ... نیست و تمامی آنها از یک مشرب مشترک دینی ریشه گرفته اند. اما به هنگام تعیین اصول و خط مشی های بنیادی برای تحول در عرصه ی برنامه ریزی و سیاستگذاری است که می توان به تفاوت های اساسی این منابع پی برد.

یکی از اصلی ترین خطاها در تنظیم اسناد مرتبط با تحول بنیادین تعلیم و تربیت (که تأثیرات عمده این خطا در سند برنامه درسی ملی آشکار شده است) همین نکته بوده است. یعنی برنامه ریزان به جای ابتدا و تاکید بر مذهب رسمی کشور، در تهیه اصول اساسی حاکم بر تعلیم و تربیت اسلامی، به سراغ فلسفه رئالیسم اسلامی رفته و هندسه تعلیم و تربیت را، نه بر مبنای اصول و فروع دین، بلکه مبتنی بر الهیات و فلسفه اسلامی پایه ریزی نموده اند.

شاید در این مجال شرح مختصری از تأثیر حاکمیت اصول اساسی فلسفه رئالیسم اسلامی در شکل گیری تعلیم و تربیت سکولار، ضروری باشد. فلسفه رئالیسم اسلامی که در ابتدا با تعمیم آرا و اندیشه های ارسطو، توسط فارابی و ابن سینا به عنوان الهیات اسلامی پایه ریزی شد، بعدها با بهره گیری از اندیشه های افلاطون از طریق شیخ شهاب الدین سهروردی، گسترش یافت. در عصر صفویه با تلفیق این دو فلسفه توسط حکیم عالیقدر، صدر المتالهین شیرازی به اوج شکوفایی خود رسید و به فلسفه صدرایی مشهور شد.

امروزه هر اندیشمندی بخواهد از فلسفه رئالیسم دینی (اعم از رئالیسم اسلامی، مسیحی یا یهودی) و رئالیسم غیر دینی، مبنایی را برای تدوین هندسه تعلیم و تربیت استخراج کند، ناگزیر از پذیرش همان اصل بنیادینی است که قرن ها پیش، توسط ارسطو به عنوان اصل اساسی این فلسفه وضع گردیده است. (همانگونه که در مبنای سند تحول بنیادین نیز از این اصل به عنوان مبنای هستی شناسی یاد شده و متعاقب آن، هندسه برنامه درسی ملی با ابتدا و اتکا به همین اصل تنظیم و طراحی شده است.)

ارسطو و اسلاف او بر این باورند که: «هستی واقعیت دارد». این اصل، مانند اصل اقلیدس در هندسه، اساس جهان بینی را پی می افکند که در آن، تمامی واقعیت های هستی (طبیعی و ماورای طبیعی)، مستقل از ادراک انسان و مستقل از باورهای انسان، به رسمیت شناخته می شوند.

بنابراین هندسه تعلیم و تربیت نیز در این فلسفه، جدای از اینکه دینی یا غیر دینی باشد، به ناچار بر اصل «هستی واقعیت دارد» استوار می شود، و ایجاب می کند برنامه ریزان درسی با تقسیم هستی به واقعیت های قابل یادگیری، در طول یک دوره آموزشی، به تناسب ویژگی های سنی و ذهنی دانش آموزان، دانش ها، یا همان موضوع های درسی (واقعیت های) طبقه بندی شده را، به آنان انتقال دهند. این موضوعات درسی یا همان دانش ها، که بر اساس یافته های تجربی کشف، طبقه بندی و تبیین شده اند، مبین کاوش به دقت سازمان یافته و نظام دار بشر درباره واقعیت هایی هستند که در عصر کنونی بی نیاز و مستقل از باورهای ملل و نحل گوناگون جمع آوری و سازماندهی شده اند.

در تعلیم و تربیت مبتنی بر این فلسفه، که معمولاً بر اساس دیدگاه موضوعی/ دیسیپلینی برنامه ریزی و هدایت می شود، دانش آموزان به هنگام یادگیری علوم، مجبور به پذیرش تفکیک و جدایی بین حوزه های مختلف از واقعیت ها هستند. به طوری که برنامه های آموزشی و درسی از مجموعه دانش های (واقعیت های) متمایز و جدا از هم، مانند تاریخ، زبان، ریاضی، علوم و غیره تشکیل می شود و به هنگام یادگیری واقعیت های مربوط به یک حوزه از دانش، ضرورتاً نیازی به یادگیری حوزه های علمی دیگر نیست.

یعنی زمانی که هستی به واقعیت های قابل یادگیری تقسیم می شود، دانش ها به مجموعه های خالص و مستقل از هم و مستقل از انسان تبدیل می شوند، که بدون تأثیرپذیری از حوزه های فکری و عقیدتی افراد یا ارزش ها و باورهای حاکم بر جامعه، قابل انتقال به ذهن متربیان هستند و می توانند به مرور در باور آنان این ذهنیت را معنا بخشند که بدون داشتن هر نوع اعتقاد و ایمانی نسبت به دین و ارزش ها، می توان به مجموعه وسیعی از واقعیت های موجود در طبیعت دست یافت و ضمن کسب مهارت های گوناگون در عرصه های مختلف، دانش و فنون گسترده ای را تحصیل کرد. به بیان دیگر، با پذیرش این اصل فلسفی، تعلیم و تربیتی شکل می گیرد که در آن یادگیری هر حوزه ای از دانش، مستقل از یادگیری علوم و دانش های دیگر، و مستقل از باورهای مردم است.

فراگیران با حضور در تعلیم و تربیت مبتنی بر این فلسفه، می آموزند که بدون پایبندی به ارزش ها و باورهایی که به آنان هویت بخشیده است، یا به دور از هر نوع احساسی نسبت به رسالتی که به عنوان یک انسان مسئول و متعهد باید داشته باشند، می توانند در درس فیزیک نمره بیست بگیرند و بدون توجه به باورهای مردم یا بدون اعتنا به تعلقات، خواسته ها و آرزوها یا آمال انسانی به تخصص های مورد نیاز برای پذیرش مسئولیت های شغلی آینده دست یابند. به همین دلیل، این نوع تعلیم و تربیت زمینه ساز به رسمیت شناختن باور جدایی دین از علم یا همان علم سکولار است. چراکه فراگیران را به پذیرش حوزه های مستقل از انسان و تعلقات او هدایت می کند، و بعدها پس از حضور آنان در عرصه اجتماع و بازار کار، به آنان کمک می کند تا به جدایی دین از اقتصاد و جدایی دین از سیاست و در نهایت پذیرش کامل سکولاریسم در تمامی عرصه های زندگی، معتقد شوند.

از طرفی، پذیرش اصل بنیادین هستی واقعیت دارد، زمینه ساز پذیرش طبیعت به جای خلقت، در نظام تعلیم و تربیت کشور نیز هست. چراکه تعلیم و تربیت برآمده از این اصل، به فراگیران این باور را القا می کند که علوم، فنون و هنرها صرفاً از طریق دست یابی به قوانین، روابط و اصولی که بر طبیعت حاکم است، بدون در نظر گرفتن اینکه مواد، اشیا و حتی پدیده های موجود در عالم، چه مبداء و منشائی داشته اند، قابل تحصیل است. چراکه در حال حاضر بعد از نظریه تکامل داروینی و با

توسعه علوم تجربی، شاکله طبیعیات ارسطویی برهم ریخته و به تبع آن علل اربعه ارسطو نیز در تبیین واقعیت ها زیر سوال رفته است و شناخت واقعیت های هستی، بی نیاز از درک علت های فاعلی و غایی، به امری متداول و معمول در معرفت شناسی مبتنی بر تجربه و آزمایش، تبدیل گردیده است. به بیان دیگر، این نوع تعلیم و تربیت در عصر کنونی با هدایت دانش آموزان و دانشجویان به یادگیری موضوعات تخصصی و صرفاً علمی، آنان را از آموختن مبدا و مقصد موجودات و حتی درک تمامیت هستی به مثابه یک کل به هم پیوسته و مرتبط به هم، بی نیاز ساخته است.

نباید فراموش کرد تعلیم و تربیت مبتنی بر فلسفه رئالیسم اسلامی، از همان سال های نخستین تاسیس مدارس به شیوه مدرن در عصر قاجار (توسط رشديه) تا به امروز، در ایران حاکم بوده است. این نوع تعلیم و تربیت که با اقتباس از مدارس غربی در ایران شروع به کار نمودند، تاثیرات متنوعی را در حوزه تفکر، احساس و ادراک ما ایرانیان داشته اند و به شناخت، آگاهی و دایره های ما، جهت بخشیده اند.

این نوع تعلیم و تربیت با به رسمیت شناختن حوزه های منفصل و مستقل از هم، عملکرد، منش، طرز تلقی و نگرش ما را تحت تاثیر قرار داده است. به نحوی که آموخته ایم در موقعیت های مختلف، رفتار، اخلاق و عکس العمل های کاملاً متفاوتی از خود بروز دهیم. نمود بارز این نوع تلون اخلاقی در رفتارهای روزانه دانش آموزان مدارس به وضوح قابل مشاهده است. بچه ها کاملاً آموخته اند که در زنگ پرورشی و یا زنگ معارف اسلامی باید خود را فردی متشروع، مقید به دین و آئین های اسلامی نشان دهند، تا نمره مناسبی از دبیر پرورش یا معارف اسلامی اخذ کنند، و در زنگ ورزش با تغییر رویه، بدون در نظر داشتن تمامی معارفی که در زنگ قبل آموخته اند، حتی اگر لازم باشد با جیر زدن، پا گرفتن، هل دادن و آسیب رساندن به بازیکن حریف جلوی گل زدن او را بگیرند تا تیمشان نیازد و از دور خارج نشود. آنها به واقع پذیرفته اند همانگونه که نمره ورزش از نمره معارف اسلامی جداست، تفریح و ورزش نیز می تواند از مروت، اخلاق و جوانمردی جدا باشد و اگر این جدایی را نپذیرند باید به شکست تیمشان رضایت دهند.

تعلیم و تربیت مبتنی بر فلسفه رئالیسم باور جزء گرایانه ای را در ما تقویت نموده است که امروز اکثر ما می توانیم به راحتی پس از اقامه نماز ظهر وارد يك اداره شویم و با خیال آسوده، برای حل سریع کارمان به کارمندان رشوه بدهیم. یا يك سال در بازار به مشتریان جنس معیوب بفروشیم، گران فروشی کنیم، یا با احتکار اجناس، بازار سیاه درست کنیم و در ایام محرم، با احسان و نذر به استقبال عزای سالار شهیدان برویم. چراکه از بچگی و از همان روزهای آغازین مدرسه آموخته ایم که هر يك از واقعیت های زندگی مان را با هویت و حیثیتی مستقل از هم ادراک نماییم. واقعیت های بازار را با واقعیت های دینمان جدا بدانیم و به راحتی قبول کنیم که اقتصاد از دین جداست و ... این نوع تعلیم و تربیت، هرچند توانسته است در طول نزدیک به صد سال، حجم وسیعی از دانش واقعیت های هستی را به حافظه مردم ایران منتقل کند، اما در عین حال، ما را به پذیرش جدایی حوزه های علمی و معرفتی از همدیگر و استقلال دانش ها از باورها و اعتقاداتمان عادت داده است. به بیان ساده تر، این تعلیم و تربیت در طول صد سال همه ما را به نوعی دچار بیماری سکولاریسم و متعاقب آن بیماری لائیزم کرده است.

امروز اگر مجموع آموزش ها، فعالیت های تربیتی، اردوهای مذهبی، یا انبوه تولیدات و محصولات پرورشی، یا اختصاص میلیون ها ریال برای تولید کتاب های دینی و اخلاقی، اجرای طرح اقامه نماز، استخدام بیش از ده ها هزار نفر معلم معارف اسلامی و دبیر پرورشی و ... نمی تواند در هدایت دانش آموزان و جامعه به دین باوری مثمر ثمر باشد، به دلیل ساخت شناختی سکولار و لائیزمی است که در طول صد سال به ذهن ما شکل داده است و هر نوع فعالیت مکملی را که برای توسعه و تعمیق دین، اخلاق و معرفت های متعالی طراحی و پیش بینی می کنیم، در صفر ضرب می کند و بی اثر می سازد. چراکه شاکله ذهنی ما و فرزندانمان به گونه ای پرورش یافته است که به راحتی می پذیریم که باید در موقعیت های مختلف، رفتارهایی کاملاً متفاوت و حتی بعضاً متناقض را از خود بروز دهیم.

رهبر فرزانه انقلاب با علم و اذعان به این عارضه تلخ و بیماری مزمنی که نظام تعلیم و تربیت ما را در خود بلعیده است، در سال 1386 فرمودند: « آموزش و پرورش کنونی کشور ما، ساخته و پرداخته فکر ما و برنامه ما و فلسفه ما نیست. بنای کار برآن فلسفه ای نبود که ما امروز دنبال آن فلسفه هستیم.» و تاکید فرمودند: «ما در آموزش و پرورش احتیاج به تحول داریم». بنابراین، تعیین اصول فلسفه رئالیسم اسلامی به عنوان مبنای برنامه ریزی های آموزشی و درسی در برهه کنونی، در حقیقت بازگشت به نقطه صفر است، نه آغازی بر تحول بنیادین تعلیم و تربیت. به بیان دیگر، تحول بنیادین تعلیم و تربیت در جمهوری اسلامی ایران، طبق قانون اساسی، صرفاً با پذیرش اصول دین و شریعت، به مثابه اصول اساسی حاکم بر برنامه ریزی های درسی و آموزشی، قابل تحقق است و عدول از این امر، انحراف آشکار از مسیر انقلاب و بازگشت به عقب خواهد بود.

این نهایت ساده انگاری است، که ضمن پذیرش اصل بنیادین فلسفه رئالیسم، بتوان با اضافه نمودن کلمات و اصطلاحاتی فاخر و اسلامی به مبنای اسناد تحول و برنامه درسی ملی، هندسه جدیدی برای تعلیم و تربیت کشور طراحی و تدوین کرد، که به تحول بنیادین در عرصه فرهنگ، منجر گردد. فلسفه رئالیسم (اعم از دینی و غیر دینی) از یک اصل بنیادین (هستی مستقل از ادراک انسان واقعیت دارد) ریشه گرفته است. که در عصر حاضر مطالعه، کشف، تحصیل و بررسی واقعیت ها را بی نیاز از باورها، عقاید، عواطف، ادراک و تعلقات انسان ها میسر می سازد و در نهایت باور جدایی دین از علم را به ارمغان می آورد. این درحالی است که بر اساس اصل دوم قانون اساسی، برآیند تعلیم و تربیت در جمهوری اسلامی ایران، باید به تربیت انسان هایی بیانجامد که به اصول دین و مذهب، ایمان دارند و حاکمیت الله را به واسطه تبعیت از اهل بیت (ع) و اطاعت از امامت و ولایت به رسمیت می شناسند.

از زمانی که هانری کربن شیعه شناس معروف، غرب را با اندیشه های جهان تشیع آشنا ساخت اندیشمندان بزرگ غربی برای

دست یابی به تعلیم و تربیتی جامع، به نحوی که تمامی ابعاد وجودی دانش آموزان را تعالی بخشد، به تکاپو افتادند و با اقتباس از اندیشه های تعالی بخش شیعه ضمن به دور افکندن تعلیم و تربیت ذهن گرای رئالیستی، نظام های آموزشی مختلفی را به جهانیان معرفی نمودند که بر اصل استعلا و تعالی دانش آموزان تاکید دارد. این نوع مدارس که در غرب با عنوان مدارس فردا و یا مدارس مبتنی بر تعالی و حکمت انسانی از آنان یاد می شود جزو پیشرو ترین مدارس عصر حاضرند که با الهام از میراث ارزشمند شیعه نضج یافته اند.

لذا در عصر کنونی که اندیشمندان جهان، پس از سال ها پرسه زدن در هزار تویی کوچه های تاریک علم و فلسفه، برای تاسیس مدارس پیشرو و مترقی در جهت رشد و تعالی تمامی ابعاد وجودی دانش آموزان و تربیت انسان های کامل، جامع نگر و با بصیرت به اقتباس و الهام هرچند ناقص - از روش های تربیتی پیامبران و امامان شیعه (ع) روی آورده اند، پذیرش اصول فلسفه رئالیسم به عنوان اصول اساسی تعلیم و تربیت، نشانه آشکاری از فقر علمی سیاستگذاران فرهنگی کشور از تعلیم و تربیت پیشرو و کمال گراست، که به جای تاسی از اصول دین و شریعت و بهره گیری از زلال جاری مکتب حضرت امام صادق (ع) در تربیت انسان های موحد، می خواهد شانه های متولیان آموزش و پرورش کشور اسلامی را مجدداً به سوی غرب بچرخاند و کودکان و نوجوانان مسلمان را از معبر الهیات برگرفته از فلسفه یونان، به حیات طویه برساند!

بنابراین به منظور دست یابی به تعلیم و تربیت مبتنی بر قانون اساسی لازم است اسناد تحول بنیادین تعلیم و تربیت و برنامه درسی ملی، اصول بنیادین خود را مستقیماً از باورهای مردم اخذ کنند.

.....
عبدالرحیم تجلی و جواد سقایی سعیدی